

مخالفت بارضاخان در ارتش ایران

۱۳۰۴-۱۲۹۹

منبع: Middle Eastern Studies,

Vol. 30, No. 4, October 1994.

□ نوشته Stephanie Cronin

■ ترجمه افسانه مفرد عضو هیأت علمی بنیاد دائرة المعارف اسلامی

از آن، شاهد تلاش او برای ایجاد چنین ارتشی بود. این ارتش از درون نیروهایی که انقلاب مشروطیت و جنگ جهانی اول برای او باقی گذاشته بود و مهمترین عناصر آن را دیویزیون قزاق و ژاندارمری دولتی تشکیل می داد، سربرآورد.

از همان ابتدا هزینه های نظامی بالا بود و بیشترین رقم در بودجه ملی را به خود اختصاص می داد. در تمام سالهای ۱۳۰۵-۱۳۰۰ سهم بودجه وزارت جنگ در برخی موارد حدود ۹ میلیون تومان در سال و تقریباً ۴۰٪ درآمد تقریبی کشور را دربر می گرفت. بعلاوه، باید توجه داشت که این رقم رسمی بود و مخارج واقعی قطعاً بطور قابل ملاحظه ای از این حد فراتر می رفت. در آغاز ارتش به سرعت توسعه یافت و از بیست هزار نفر در ۱۳۰۰، به تعدادی بالاتر از چهل هزار تن در پایان سال ۱۳۰۱ رسید. اما تا ۱۳۰۵ تقریباً در این سطح باقی ماند یعنی زمانی که نابسامانیهای پراکنده، وخامت اوضاع مالی و تمایل به گرفتن سربازان وظیفه شمار کادر ثابت نظامی را به ۳۳۳۰۰ نفر کاهش داد.^۱

در این دوره، پیش از شروع ثبت نام و سربازگیری جدید در ۱۳۰۵-۱۳۰۶، نحوه سربازگیری به چند صورت بود: ثبت نام داوطلبانه، مشارکت همیشگی عشایر کوچک و اتکای دائمی به سیستم بنیچه که تمهیدی قرن نوزدهمی بود و براساس آن نواحی مختلف به تعداد اعلام شده براساس مقدار زمین زیرکشت ناگزیر بودند سرباز معرفی کنند. افسران عالی رتبه و جزء، عمدتاً از همان بریگاد قدیمی قزاق و ژاندارمری بودند؛ ضمن آنکه به تدریج مدرسه نظام در تهران به سرپرستی سرلشکر محمد نجف جوان نسل تازه ای از افسران جزء را تربیت کرد و از ۱۳۰۲ به بعد گروههای برگزیده ای از این افسران جوان در دانشگاه سن سیر (St. Cyr) فرانسه تربیت می شدند.

شایان ذکر است که با وجود پایه ریزی ارتش ثابت و برخوردار از پیشرفت نسبی سازمانی و بسیار پر هزینه، در سراسر دوره مورد بحث بخش اعظم نیروهای واقعی جنگی را در بسیاری از لشکرکشی ها همان سربازان عشایری تشکیل می دادند که بسته به موقعیت و به روش سنتی گردآوری یا از خدمت مرخص می شدند. قبل از بحث درباره موارد مشخص مخالفت سیاسی در ارتش، باید دقت کرد که درخصوص پدیده

در سال ۱۳۰۰، رضا خان به عنوان عامل مسلط در زندگی سیاسی ایران پدیدار شد و طی پنج سال پایه های قدرتش را مستحکم کرد؛ به استقلال مجلس، احزاب سیاسی و مطبوعات یورش برد، قدرت روحانیان را محدود و خاندان قاجار را از حکومت برکنار کرد و خود بر تخت نشست. او برای موفقیت در این طرح، به ارتش یا دقیقتر به بخشی از ارتش اتکاء داشت و در واقع با يك کودتای نظامی به قدرت رسید. اما حمایت ارتش از سرکرده اش، رضا خان، چنان که اغلب مسلم انگاشته می شود، همواره یکدست، بی چون و چرا و تزلزل ناپذیر نبوده و در برخی مواقع مهم و کلیدی مانند بحران ناشی از غوغای جمهوریخواهی در سالهای ۱۳۰۲-۱۳۰۳، ارتش با اتخاذ مواضعی مختلف در برابر این موضوع، در آستانه نابودی قرار گرفته و عالی رتبه ترین فرماندهان ارتش آشکارا در برابر دستورهای رضاخان مقاومت کرده اند.

مخالفت ارتش بارضاخان را در دوره مورد بحث در سه بافت گروهی بزرگ می توان بررسی کرد. ریشه های فعالیت نخستین گروه مخالفان در رقابت پایا میان دو عنصری بود که ارتش نوین را بطور عمده تشکیل می دادند: ژاندارمری دولتی و دیویزیون قزاق. گروه دوم انواع ناخشنودیهایی بود که در نتیجه تلاش رضاخان برای جایگزینی پادشاهی قاجار با يك جمهوری دیکتاتوری بالا گرفت و آخرین گروه، قیامهای نظامی بود که در ۱۳۰۵ رخ داد و دارای ابعاد عقیدتی قابل انفجاری نسبت به رژیم و دربرگیرنده مواردی جدی از شکایات درباب حقوق و شرایط مادی زندگی بود.

قبل از بحث درباره پدیده مخالفت بارضا خان، لازم است به اجمال ماهیت ارتش نوین را چنان که در اوایل دهه ۱۳۰۰ پایه ریزی شد، بررسی کنیم. در اسفند ۱۲۹۹ رضا خان به پشتگرمی ژاندارمری دولتی، در رأس دو هزار قزاق به تهران لشکر کشید و حکومتی جدید به رهبری يك غیر نظامی، سید ضیاءالدین طباطبایی بنیان نهاد درحالی که برای خود عنوان سردار سپه را انتخاب کرده بود و پس از اندک زمانی مقام وزیر جنگ را پذیرفت. او بی درنگ انجام طرحی را آغاز کرد که آرزوی قلبی اش بود: تشکیل يك ارتش ملی، قوی، متحد و آزاد از نفوذ بیگانگان. سالهای پس

نظام السلطنه با کمک آلمانها و ترکها، یاری داد. پس از سرنگونی حکومت ملی بسیاری از افسران ژاندارمری تبعید شدند. برخی به استانبول رفتند و در آنجا با افکاری آشنا شدند که در آن هنگام در ارتش ترکیه رواج داشت و بعدها در نهضت کمالیستها متجلی گردید. تعداد اندکی از جمله کلنل محمد تقی خان پسیان به برلین مرکز رادیکالهای ایرانی تحت رهبری حسن تقی‌زاده که پیرامون روزنامه کاوه گرد آمده بودند رفتند؛ در همان حال عده‌ای که بهترین نمونه آنان یاور ابوالقاسم خان لاهوتی بود، با نهضت کارگری بلشویک در ارتش روسیه مستقر در ایران تماس پیدا کردند و از تئوریهای مارکس و لنین و برنامه حزب بلشویک آگاه شدند.^۳

تکوین دیویزیون قزاق در شرایط سیاسی و تاریخی کاملاً متفاوتی صورت گرفت. دیویزیون را در ۱۸۷۸ افسران روسی به عنوان یک بریگاد (تیپ) و از همان آغاز به قصد تشکیل گارد محافظ شاه تأسیس کردند. دیویزیون همواره بطور تنگاتنگ با سیاست خارجی تزاریسم در ایران همراه بود و اصلاح‌گرایان ایرانی آن را چیزی جز ابزار سرکوب نمی‌دانستند.^۴ رسوایی بریگاد پس از انجام کودتایی بر ضد مجلس در خرداد ۱۲۸۷ (ژوئن ۱۹۰۸) به رهبری کلنل لیاخوف افزایش یافت. او از جانب محمد علی‌شاه که در آن هنگام در پی تجدید سلطه خود بر مشروطه خواهان بود، مأمور به توب بستن مجلس شد.^۵ در جنگ جهانی اول، بریگاد به اربابان خود وفادار ماند و در واقع تا اواخر ۱۲۹۴ (۱۹۱۵) با ژاندارمری ملی گرا برخورد آشکار داشت. قزاقها همچنان که دارای مواضع عقیدتی و جهت‌گیری بین‌المللی متضادی با ژاندارمری بودند، به کفایت نسبی شان حسادت می‌ورزیدند و آنان را رقیب نظامی خود محسوب می‌داشتند.

از این رومی توان دید که دشمنی بین این دو نیرو خاص و عمیق بوده، همکاری کافی بین این دو نیرو پدید آمد و کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) را ممکن گرداند. ژاندارمری پس از ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) در ایران تجدید سازمان یافت؛ بریگاد قزاق نیز در ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) تا حد یک دیویزیون (لشکر) گسترش پیدا کرد و پس از انقلاب بلشویکی که انگلیسی‌ها اختیار دیویزیون را به دست گرفتند، پیوندهای آن با روسیه گسیخته شد.

این دو نیرو در مخالفت با قرارداد [۱۹۱۹] ایران و انگلیس که تأسیس یک نیروی یکپارچه ملی تحت سرپرستی افسران انگلیسی را پیش‌بینی می‌کرد انگیزه مشترکی داشتند. پس از آنکه بی‌اعتمادی دیرین میان دو نیرو تعدیل شده و حتی تا اندازه‌ای مخالفت مشترک آنها با کنترل انگلیسی‌ها از بین رفته بود، ژاندارمها در تدارک کودتای سید ضیاء و رضاخان شرکت داده شدند و در واقع دو افسر ژاندارمری همراه قزاقها در لشکرکشی اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) به تهران حضور داشتند.^۶

به هر حال، این دوره هماهنگی، کوتاه و فریبنده بود. تضاد عمیق میان قزاقها و ژاندارمها پایان نیافته بود و به زودی در قیامهای دو ژاندارم یعنی کلنل محمد تقی پسیان در مشهد و یاور ابوالقاسم خان لاهوتی در تبریز به صورتی خشن ظاهر شد. هرچند شرح کامل این ماجراها در حوصله مقاله حاضر نیست، اما باید متذکر شد که هر دو نهضت نشان دهنده حضور عناصری در ژاندارمری بود که برنامه‌های اساسی برای اصلاحات و توانایی ارائه بدیلی در زمینه رهبری ملی به جای حکومت رضا خان را داشتند.^۷

در واقع، مخالفت ژاندارمری با برتری‌جویی نظامی اولیه رضاخان و جاه‌طلبی سیاسی شخص او، در تابستان سال ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) بوسیله نیروی ژاندارمری که در مشهد به رهبری کلنل پسیان جای پای محکمی داشت، اوج گرفت.

رضاخان برای هموار کردن راه سلطنتش به ارتش، یا بهتر گفته شود، بخشی از ارتش تکیه داشت. اما پشتیبانی ارتش از او، چنان که اغلب مسلم‌انگاشته می‌شود، همواره یکدست و بی‌چون و چرا نبوده است. بارها، بلندپایه‌ترین فرماندهان نظامی آشکارا در برابر دستورهای رضاخان ایستادگی کردند و با این کار ارتش را در آستانه از هم‌پاشیدگی قرار دادند.

مخالفت بارضاخان در ارتش فقط در توطئه‌ها و طرحهای ترور چه واقعی و چه ساختگی متجلی نمی‌شد. شاید روشن‌ترین نمونه مخالفت سازمان‌یافته و منسجم با او، در سال ۱۳۰۳ هنگام راه افتادن غوغای جمهوریخواهی باشد.



نارضایتی در ارتش، در ارتباط با مسأله کلیدی بقای رضاخان و رژیمش نباید مبالغه کرد. تنها در یک مورد، یعنی هنگام راه افتادن نهضت جمهوری، ارتش در معرض خطر واقعی شکاف و تجزیه قرار گرفت، ضمن آنکه شکاف ارتش در ۱۳۰۵ اساساً عکس‌العملی هیجانی و خشمگانه در برابر شرایط دشوار بود. در مجموع، بدنه ارتش بویژه رده‌های بالا یعنی قزاقهای پیشین، سخت به فرماندهشان وفادار ماندند.

پیش از آن ارتش هرگز موقع مسلطی را که در اوایل دهه ۱۳۰۰ در سراسر ایران به دست آورده بود، نداشت افسران ارشد در برابر خود فرصتهای طلایی بسیاری برای دستیابی به قدرت سیاسی و ثروت می‌دیدند، فرصتهایی که کمال استفاده را از آن می‌کردند. بی‌شک، احساس عدم امنیت شغلی حرص و آز آنان را دامن می‌زد. تک‌تک فرماندهان مطابق باتلون مزاج و سوءظنهای رضاخان، برکشیده می‌شدند یا سقوط می‌کردند. قدرتمندترین افسران ارتش، یعنی قزاقهای پیشین، نوعاً مردانی از طبقات فرودست و با تحصیلات اندک بودند و جایگاه و بخت بلندشان را مرهون فرمانده خود بودند، و دین خود را به او با فرمانبرداری سیاسی می‌پرداختند.

مخالفت گاهگاه بارضاخان در درون ارتش نوین، گرد افسران پیشین ژاندارمری تبلور می‌یافت. برای درک دلایل این امر، لازم است چند کلمه درباره تاریخ ژاندارمری دولتی (که گاه بعنوان ژاندارمری سوندی شناخته شده) و ارتباطش با دیویزیون قزاق قبل از کودتای ۱۲۹۹ و نیز شیوه‌ای که براساس آن بعداً پرسنل ژاندارمری در ساخت ارتش نوین مورد استفاده قرار گرفتند، گفته شود.^۸ تشکیل ژاندارمری حکومتی از سوی مجلس دوم (۱۲۹۶-۸) در راستای کوششی اصولی توسط حکومت ایران در دوره مشروطیت بود تا نوعی دستگاه اعمال قدرت سازمان یافته با پایه ملی را بنیان نهد که واقعا و منحصراً پاسخگوی مقامات ایرانی باشد. هرچند در آغاز ژاندارمری تا حدودی تحت حمایت بریتانیا بود، لکن از بدو پیدایش، هماهنگی تنگاتنگی با هدفهای مشروطیت و مبارزه برای وحدت ملی و استقلال کشور داشت. ژاندارمری نیروهای ملی را در جنگ جهانی اول از راه پیوستگی با دمکراتها و فعالیت مسلحانه در برابر متحدین و دفاع از حکومت ملی تشکیل شده در غرب ایران به رهبری



● کلنل پسیان



● سرهنگ پولادین



● سرهنگ محمددرگاهی

داشتند، چرا که افسران جزء قزاق تا حد سرکردگی افسران عالی‌رتبه ژاندارمری ارتقاء یافته بودند و به ایشان حقوق مرتب پرداخت می‌شد، درحالی که ژاندارمها هفت ماه بدون حقوق به سر برده بودند.^۸ با وجود ادغام رسمی ژاندارمها و قزاقهای پیشین در ارتش نوین براساس نظامنامه شماره یک، هر یک از این دو گروه تجربیات سیاسی مشترک و هویت گروهی اش را نه تنها از نظر خویش بلکه در چشم رژیم حفظ کرده بود. هرچند ژاندارمهای پیشین مجذوب ملت گرانی رضاخان و قصد آشکار او برای ایجاد ارتشی مدرن و نیرومند بودند، تمایلات استبدادی وی و سرپیچی اش از روشهای مبتنی بر قانون اساسی، آنان را از او بیزار می‌کرد و روشی که ارتش نوین برطبق آن پایه‌ریزی می‌شد، بر خصومت ایشان می‌افزود. رضاخان به فرماندهان قدیمی خود در دیویزیون قزاق اعتماد و تکیه داشت و آنان را در درجات برتر قدرت قرار داده بود. در مقابل، او به ژاندارمهای پیشین اعتماد نداشت و ایشان را از حقوق و ترفیعی که آن را متناسب با تربیت و تجربه خود می‌دانستند محروم کرده بود. از این رو، دوز باطلی پدید آمد که ژاندارمهای از پیش ناراضی را به سوی مخالفت بیشتر سوق می‌داد. در واقع، در اوایل دهه ۱۹۲۰ ژاندارمری سابق در درون ارتش نوین، یک کانون ناراضیتی کم و بیش دائمی را تشکیل می‌داد و به عنوان قطبی برای جذب لایه‌های وسیعی از عناصر خرده گیر و اصلاح طلب عمل می‌کرد. رضاخان با وجود عدم اطمینانش به ژاندارمهای پیشین، آنان را برای تشکیل ارتشی نوین ضروری می‌یافت، بخصوص از آنجا که تربیت، تجربیات و شایستگی ایشان بطور کلی نسبت به قزاقهای پیشین در سطح بالاتری قرار داشت. به هر حال، رضاخان کمتر به فرماندهان عالی ژاندارمری اطمینان می‌کرد و ترجیح می‌داد ایشان را به پستهای ستادی منحصر کند. در سال ۱۳۰۰ (۱۹۲۲) الگویی برای تقسیم بندیهای تازه بنیان نهاده شد که برطبق آن یک قزاق پیشین از تهران برای تحویل گرفتن هنگ ژاندارمری هر استان فرستاده می‌شد و فرمانده ژاندارمری پیشین یا یک افسر عالی‌رتبه ژاندارم از جای دیگر، سرپرستی ستاد را به عهده می‌گرفت. برای نمونه، در بهمن ۱۳۰۰، امیر لشکر،^۹ قزاق پیشین، محمدخان آیرم به عنوان فرمانده کل جدید لشکر جنوب به اصفهان آمد و فرماندهی هنگ ژاندارمری اصفهان را از کلنل حیدرقلی خان پسیان گرفت و او فرمانده ستاد لشکر شد. در همدان، امیر لشکر، احمد آقا امیراحمدی، قزاق پیشین، فرمانده کل لشکر غرب شد و در همدان حال کلنل فرج الله آقاولی

کلنل پسیان که از خانواده‌ای اصیل، دارای تحصیلات خوب، طرفدار دموکراتها و حامی تندوتیز اصلاحات بود، از بسیاری جنبه‌ها، نمونه مشخص یک افسر جدید بود که از ژاندارمری سر برمی‌آورد. نظامی که او در مشهد در فاصله اردیبهشت و مهر ۱۳۰۰ رهبری کرد چه از لحاظ تاریخچه داخلی آن و چه از نظر آثاری که بر تحولات نظامی و سیاسی در مرکز و در سراسر کشور گذاشت، مهم بود. کلنل پسیان در دوره کوتاه قدرتمندی خود، دست به اقداماتی اصلاحی زد و کوشید کجروی‌ها در ادارات استان را ریشه کن کند و این درخواست همیشه‌گی ملیون ایرانی را جامه عمل بپوشاند، اما با این کار، مخالفان نیرومند محلی را به جنبش آورد که سرانجام رضاخان را قادر به نابودی او ساختند. در آن ماهها وجود دو مرکز قدرت در تهران و مشهد، خط برجسته تضاد میان گرایشهای سیاسی رضاخان و قزاقها از یک سو و کلنل پسیان و ژاندارمری از سوی دیگر نمایان کرد. سرکوب رژیم کلنل سرآغاز بنیانگذاری سلطه سیاسی شخصی رضاخان و نیز تعیین ویژگی‌های ارتش نوین بود. دیویزیون قزاق و ژاندارمری در پایان سال ۱۳۰۰ درهم ادغام شدند و ارتش جدید به صورت پنج لشکر که ستادهای فرماندهی در تهران، تبریز، همدان، اصفهان و مشهد داشت، سازمان یافت. اندکی بعد، تیپ مستقل شمال، مستقر در استانهای کناره خزر به این تشکیلات اضافه شد. به هر حال، نه تنها اختلافات قدیمی میان قزاقها و ژاندارمها پایان نیافت، بلکه روشی که رضاخان در یکی کردن دو نیرو به کار برد، تنشهای خطرناکی در ارتش جدید پدید آورد. هرچند شرایط برای هردو نیرو رسماً یکسان بود، اما در واقع قزاقهای پیشین همواره از لحاظ حقوق و گرفتن درجه نسبت به ژاندارمهای سابق در تمام سطوح وضع بهتری داشتند. به این ترتیب، برخورد این دو گروه در داخل ساختار ارتش جدید، همیشه‌گی شد و در همه لشکرها میان افسران جزء و نیز افسران عالی‌رتبه و حتی میان سربازان و درجه‌داران قابل رؤیت بود.

احساس بیعدالتی از سوی ژاندارمهای سابق در شرایط پیوستن آنان به ارتش نوین هنگام تأسیس آن، به خوبی در قیامی به رهبری یاور ابوالقاسم خان لاهوتی دردی و بهمن ۱۳۰۰ (۱۹۲۲) در تبریز انعکاس یافت. هرچند هدفهای بزرگتری انگیزه شخص لاهوتی بود، او با استفاده از حالت ناآرامی در تبریز، برنامه اصلاحات سیاسی بنیادینی برای تمام کشور پیشنهاد کرد. اکثریت هواداران او را ژاندارمها و غالباً درجه‌داران و سربازان تشکیل می‌دادند که بی‌تردید بیش از همه برای قیام انگیزه

نقشه مناطق پنجگانه لشکرها در سال ۱۳۰۰



گرفته بود از سر رضاخان که قدرت روزافزون و شخصیت او سد راهش بود، خلاص شود. او به سردار انتصار برای همکاری اعتماد و او را تشویق کرد در پی تمهیداتی برای توقف قدرت روزافزون وزیر جنگ که از قبل خطر بسیاری برای حکومت ایجاد کرده بود باشد. قوام به سردار انتصار پیشنهاد کرد از نارضایتی شماری از افسران ژاندارمری پیشین نسبت به درجه و پایگاهشان در ارتش نوین بهره برداری کند و با متحد ساختن عناصر پراکنده ناراضی، از ایشان سلاحی مؤثر در برابر وزیر جنگ فراهم آورد. قرار بود گروهی مرکب از یکصد و پنجاه افسر ژاندارم سابق در روز معینی در ساختمانی نزدیک محل تشکیل جلسه دولت گرد آیند و وقتی وزیر جنگ برای شرکت در جلسه می آید، او را دستگیر و بر برکناری او از وزارت جنگ پافشاری کنند. اما همکاری اکثریت افسران تنها هنگامی حاصل می شد که قوام، بعنوان رئیس دولت، دستور کتبی دستگیری رضاخان را صادر کند. قوام از این مسئولیت طفره رفت و در نتیجه طرح عقیم ماند. با این وجود، قوام از تلاش برای حذف رضاخان دست نکشید بلکه به اصرار، برخی افسران را واداشت تا وسایل دیگری بیابند و او را از میان بردارند.^{۱۳} چهار تروویست قفقازی استخدام شدند تا رضاخان را ترور کنند اما آنان ظاهراً شجاعت خود را در يك لحظه حساس از دست دادند و بار دیگر توطئه قتل رضاخان شکست خورد. کمی بعد، پلیس یکی از تروویستها را بخاطر سرقت کوچکی دستگیر کرد و در جریان بازجویی، رفته رفته رنوس مطالب و طرح کلی توطئه آشکار شد و سران توطئه گرفتار آمدند.

رضاخان شخصاً این ماجرا را برای سرپرستی لورن وزیرمختار انگلیس در تهران، بازگو کرده و اکنون به دشواری می توان صحت آن را تشخیص داد.^{۱۴} مطمئناً نارضایتی در میان افسران لشکر مرکز مستقر در پایتخت، درست پیش از این دستگیریها محسوس بوده است؛ گرچه ممکن است گفته شود که تمام یا بخشی از این روایت را پلیس ساخته و پرداخته است، چنان که در مورد [سرهنگ] پولادین در ۱۳۰۵ نیز آشکارا چنین بود. رضاخان بیش از اندازه خواهان آن بود که اتهامات وارده او را بپذیرد، زیرا به عناصر درگیر به شدت مظنون بود. به همین ترتیب، امکان دارد رضاخان خود این داستان را جعل کرده باشد و این تصور از بررسی شرایط کشف سایر توطئه های فرضی، نظیر توطئه مشارالملك در شهریور ۱۳۰۰ ناشی می شود.^{۱۵} سقوط قوام، که با پادرمیانی احمدشاه^{۱۶} موقوف به فرار از ایران شده بود، مطمئناً فرصت مناسبی برای رضاخان پیش آورد تا خود مقام نخست وزیری را به دست آورد و ضمناً مخالفتش در ارتش و منتقدان غیر نظامی را با این حربه که کسانی که نسبت به رژیم او ابراز تردید کنند در همان صف آدمکشان قرار می گیرند، مرعوب سازد. این فرضیه که گزارش رسمی توطئه سال ۱۳۰۲ عمدتاً ساخته و پرداخته رضاخان و رئیس پلیس او کلنل محمد درگاهی بوده، در پرتو وقایع مربوط به قضیه سرهنگ پولادین، پذیرفتنی تر می شود. در ۱۳۰۵ بار دیگر يك ژاندارم پیشین قربانی هراس رضا پهلوی از توطئه های ترور خود گردید. این ماجرا در شهریور ۱۳۰۵ هنگامی آغاز شد که رضا شاه آگاهی یافت اعلامیه های تهدیدآمیزی بر ضد او در تهران پخش می شود.^{۱۸} شاه سخت به خشم آمد و خشم خود را بر سر رئیس پلیس، محمد درگاهی، و برخی افسران عالیرتبه نظامی فرو ریخت. او متقاعد شده بود که انتشار اعلامیه ها کار يك سازمان انقلابی مرکب از عمدتاً افسران ناراضی ارتش است و به درگاهی هشدار داد که باید حلقه رهبران را کشف کند. وابسته نظامی انگلیس در تهران، میجر فریزر (Major W.A.K. Fraser)، اظهار می دارد که هرچند شمار افسران ناراضی بدون شك زیاد بوده، احتمال نمی رفته که سازمان فراگیری داشته باشند. به هر حال ظاهراً نوعی توطئه چینی در کار بود زیرا يك افسر جوان وقتی از دستگیری فرماندهانش آگاه شد و احتمال داد که خود نیز دچار این سرنویست

فرمانده ژاندارمری سلطان آباد منتقل شد تا رئیس ستاد امیراحمدی گردد. در مشهد، قزاق پیشین، امیر لشکر حسین آقا خزاعی، به فرماندهی کل لشکر شرق رسید و افسر ژاندارم پیشین، شاهزاده محمد حسین جهانبانی، بعنوان رئیس ستاد او منصوب شد.

در واقع، در سراسر دوره تحت بررسی، تمام سرفرماندهان لشکرها و همه کسانی که بالاترین مراتب امیرلشکری را داشتند از قزاق پیشین بودند. نخستین ژاندارم پیشین که به مقام امیرلشکری رسید، حبیب الله خان شیبانی بود، اما این امر تا سال ۱۳۰۷ به وقوع نپیوست. در دوره ۱۳۰۵-۱۲۹۹، شیبانی تنها ژاندارم پیشین بود که به درجه سرتیپی رسید. حسن ارفع که خود يك ژاندارم پیشین و همواره با رژیم پهلوی بسیار نزدیک بوده، در خاطراتش خشم افسران تحصیلکرده ترا هنگام اطاعت از «فرماندهان خشن و بیسوادی که از اقشار پایین و عاری از آداب دانی اقشار بالاتر بودند»^{۱۷} توصیف کرده است.

این وضع زمینه نارضایتی و خنثی شدن اتحاد بوجود آمده و يك رشته توطئه ها و دسیسه ها بر ضد رضاخان را فراهم ساخت که افسران سابق ژاندارم در آن دست داشتند. در فروردین ۱۳۰۱ (مارس ۱۹۲۲)، تنها چند هفته پس از سرکوب قیام لاهوتی در تبریز، از تهران گزارش شد که وزیر جنگ هدف توطئه گروهی از افسران ناراضی که بیشتر آنها عضو پیشین ژاندارمری بوده اند، قرار گرفته است.^{۱۱} به هر حال توطئه ای خطرناک تر بر ضد رضاخان با شرکت ژاندارمهای پیشین، در پاییز سال بعد کشف شد. در شهریور ۱۳۰۲ (سپتامبر ۱۹۲۳) گزارشهایی در مورد تحریکات روزافزون در میان برخی افسران لشکر مرکز که از افزایش حقوق و ارتقاء درجه نومید شده بودند، انتشار یافت.^{۱۲} در اواسط آن ماه، رضاخان شش افسر را به سبب تبلیغات مخالف در درون لشکر دستگیر کرده بود، اما معلوم شد که این تنها گوشه ای از ماجرا بوده است. در اوایل اکتبر، رضاخان ناگهان دستور بازداشتهای متعددی را در تهران صادر کرد. از مهمترین دستگیرشدگان، قوام السلطنه (احمد قوام)، نخست وزیر وقت، و سردار انتصار، يك افسر ژاندارمری پیشین بودند. به نظر رضاخان، قوام و سردار انتصار عمیقاً در طرحی که تا قتل رضاخان پیش می رفت، همدست شده بودند.^{۱۳} قوام آشکارا تصمیم

خواهد شد، بی‌درنگ دست به خودکشی زد.^{۱۹}

عمیقی از شاه دارد نزدیک شد و با یکی دیگر از نمایندگان پیشین مجلس درباره امکان سازماندهی کودتایی برای سرنگونی رژیم مذاکره کردند. اما کلنل پولادین سخت بر این عقیده بود که هیچ امیدی به نظامیان در تهران نمی‌توان داشت زیرا نفوذ شاه در آنجا بسیار زیاد است. سه افسر دیگر و یک دکتر نظامی پیشین از دوستان توطئه‌گران اصلی که مورد مشورت قرار گرفته بودند، فکر ترور شاه را مضحك و محکوم به شکست دانستند و این طرح کنار گذاشته شد. به هرحال حبییم تصمیم گرفت رنجش عمیق خود را با نوشتن و انتشار پنهانی جزواتی حاوی دشنام و تهدید نسبت به شاه ابراز کند. افسران ارتش هرچند از این فعالیتها آگاه بودند، نقشی در آن نداشتند، جز اینکه پولادین برخی از مواد را تهیه کرده بود.^{۲۵}

این تمام چیزی بود که می‌شد در مورد متهمان اقامه کرد و هرچند دادگاه نظامی حداکثر مجازات مربوطه را برای متهمان از جمله ده سال زندان برای پولادین تعیین کرد، تشنگی شاه برای انتقام فرو ننشست. او این مجازات و حتی حبس‌های طولانی‌تری را که دادگاه تجدیدنظر معین کرد بسیار سبک دانست و از پذیرش آن خودداری ورزید. او می‌خواست مایه عبرتی برای دیگران فراهم آورد، به همین دلیل حاضر به قبول مجازاتی جز اعدام، حداقل در مورد سرهنگ پولادین که او را رهبر کودتا می‌دانست، نبود.^{۲۶} در سومین تلاش، دادگاه نظامی سرانجام حکم مورد قبول شاه را صادر کرد. اما رئیس کل ستاد، سرتیپ شیبانی، از امضای حکم اعدام پولادین سر باز زد و ترجیح داد استعفا کند.^{۲۷} با این حال، پولادین در ۱۳۰۶ (فوریه ۱۹۲۸) به جوخه مرگ سپرده شد و حبییم در زندان ماند تا او نیز در ۱۳۱۰ در آنجا اعدام گردید.

مخالفت با رضاخان در ارتش فقط در توطئه‌ها و طرح‌های ترور چه واقعی و چه خیالی متجلی نمی‌شد. شاید واضحترین نمونه مخالفت آشکار، سازمان یافته و منسجم، در ۱۳۰۳ در برابر نهضت تشکیل جمهوری در ایران باشد. هرچند این حرکت، هم در پایتخت و هم در استانها، توسط نظامیان بنیان‌گذاری و حمایت شده بود. جناح‌بندبدهای عمیقی در ارتش پدید آورد و بار دیگر دوگانگی قزاق-ژاندارم در نگرش نسبت به جمهوریخواهی افزایش یافت. بطور کلی می‌توان گفت که افسران قزاق پیشین که رضاخان را در صعود به قدرت همراهی کرده بودند، او را در تلاشش برای ایجاد یک جمهوری در ایران مورد پشتیبانی قرار می‌دادند. در واقع چنین به نظر می‌رسید که آنان از هر تغییر سیاسی که قدرت و اعتبار رهبرشان را افزایش دهد، حمایت می‌کنند.^{۲۸} ژاندارم‌های پیشین، عموماً مخالف برنامه جمهوری بودند. برخی، مانند سرهنگ میرزا حسین جهانی، بی‌شک به سبب اعتقاد و وابستگی خانوادگی، سلطنت طلب و هوادار قاجاریان بودند. این اشرفزاده خوب درس خوانده، رضاخان را نمی‌پذیرفت و از ادعاهای او برای رسیدن به بالاترین مقام، با توجه عدم اصالت خانوادگی و نداشتن ظرافت رفتار و سواد خشمگین بود.^{۲۹} بسیاری از ژاندارم‌های پیشین، به سبب پیوندهایشان با ترکان و ستایش آشکاری که از مصطفی کمال می‌کردند، ممکن بود به نهضتی علاقمند باشند که جمهوری را در ایران، به تقلید از نمونه ترکی، تأسیس کند و کشور را از سلسله درحال احتضار رهانی بخشد و شکل جدیدتری از حکومت برقرار سازد. بی‌شک آنان ناگزیر از برگزیدن نگرشی کاملاً متضاد با تمایلاتشان بودند زیرا بیم داشتند که جمهوری، مساوی با دیکتاتوری رضاخان شود. در مخالفت با این حرکت خاص جمهوری خواهی، آنان بیشتر با خودکامگی اولیه رضاخان مخالف بودند تا نفس ایده جمهوری.

نمونه روشن مجادلات قزاقها و ژاندارم‌های پیشین درباره جمهوری خواهی، حرکت جمهوری خواهانه لشکر شرق بود که فرمانده کل لشکر شرق، قزاق پیشین، امیر لشکر حسین آقا خزاعی رهبری آن را

روز ۳۰ شهریور، تعدادی از افسران پلیس و ارتش و غیر نظامیان دستگیر شدند، از جمله فرماندهان دو هنگ پیاده نظام در تهران. یکی از ایشان، کلنل محمدخان پولادین، آجودان مخصوص شاه بود. مهم‌ترین غیر نظامی دستگیر شده، ساموئیل حبییم نماینده پیشین کلیمیان در مجلس بود. آنان متهم شدند که در توطئه‌ای برای قتل شاه شرکت داشته و نیز عضو جمعیتی سری بوده‌اند که جزواتی را که تا آن اندازه شاه را به خشم آورده بود پخش کرده است. به هرحال، این اتهامات با گذشته و شخصیت متهمان، بویژه افسران ارتش، همخوانی نداشت. برای مثال، کلنل پولادین همواره به رضابهلوی وفادار بود؛ در ۱۳۰۱ در تبریز با لاهوتی به مخالفت برخاسته بود؛ به عنوان افسری بسیار شجاع شهرت داشت و یکی از اندک کسانی بود که بخاطر شجاعت در عملیات لرستان نشان دریافت کرده بود؛ در ۱۳۰۳ به فرماندهی هنگ یکم پیاده نظام بهلوی ارتقاء یافته و هنگ خود را در برابر ترکمنها رهبری کرده بود؛ در پایان سال، به فرماندهی سراسر جبهه رسیده بود. کلنل پولادین هنگام دستگیری، آجودان و فرمانده گارد محافظ شاه بود. او در واقع اقتدر به شاه نزدیک بود که اگر تصمیم داشت او را ترور کند، می‌توانست هرگاه بخواهد نقشه‌اش را عملی سازد و نیازی نبود که با افسران زیردست و غیر نظامیان دیگر به توطئه چینی بپردازد.

افکار عمومی در تهران بر این بود که چنین شواهدی بر ضد متهمان، ساخته و پرداخته پلیس است.^{۳۰} شاه که به گفته هارولد نیکلسن (H. Nicolson) راین سفارت انگلیس، در «حالت سوءظن احمقانه و انتقامجویانه» به سر می‌برد،^{۳۱} و هراس خاصی از سوء قصد داشت، به وجود توطئه‌ای بر ضد خودش در ارتش قانع شده بود و در نتیجه فشار زیادی به رئیس پلیس، محمد درگاهی، می‌آورد که توطئه‌گران را معرفی کند. درگاهی، یک دسیسه‌چین ماهر، «انتقامجو و خشن، کاملاً فاقد اصول اخلاقی در جعل مدرک» بود.^{۳۲} به نوشته فریزر، وابسته نظامی سفارت انگلیس، تصادفی نبود که دستگیرشدگان دشمنان شخصی درگاهی و همپیمان او، فرمانده کل لشکر مرکز، سرتیپ مرتضی خان یزدان‌پناه بودند.^{۳۳} پولادین از تحقیری آشکار که یزدان‌پناه، ژنرال مورد علاقه شاه، نسبت به او روا می‌داشت از ناراحتی به خود می‌پیچید؛ درگاهی و حبییم نیز مدتی در یک جنگ لفظی سخت درگیر شده بودند. این بازداشت‌ها افکار عمومی را در تهران بسیار پریشان کرد، بویژه افسران ارتش در بیم و هراس به سر می‌بردند زیرا ممکن بود هر لحظه دستگیر و حتی بر اساس یک اتهام بی‌اساس محکوم شوند. پلیس سیصد برگ اسناد و مدارک تهمت‌آمیز فراهم کرده بود. شاه آنها را نخواند، اما خلاصه گزارش پلیس درباره قضیه را حاکی از آن که متهمان در توطئه‌ای نسبت به جان او تاج و تختش شرکت داشته‌اند، مطالعه کرد. او بلافاصله دستور اعدام متهمان اصلی را داد، هرچند سرانجام نخست‌وزیر، مستوفی الممالک به سختی او را متقاعد ساخت که با تشکیل یک دادگاه نمایشی موافقت کند تا از تأثیر ناگوار این موضوع بر افکار عمومی در داخل و بویژه خارج کشور برهیز شود. استدلال‌هایی که درباره لزوم حفظ ظاهر قانونی کار صورت گرفت، در شاه مؤثر افتاد و متهمان غیر نظامی برای محاکمه تسلیم دادگاههای غیر نظامی شدند و برای افسران نیز یک دادگاه نظامی برپا گردید.

اعضای دادگاه نظامی آشکارا نسبت به پولادین و دوستانش احساس همدردی داشتند و دادگاه در مورد جرائم ایشان به نتایج زیر رسید:^{۳۴} منشأ توطئه ساموئیل حبییم بوده است، که مدت‌ها کینه درگاهی را در دل می‌پرورانده زیرا او را به خاطر بازداشت نابجای خود که موجب شده بود نتواند بار دیگر به نمایندگی مجلس انتخاب شود، مقصر می‌دانست. خشم حبییم بزودی شامل تمام نظامی‌شد که درگاهی عنصر مطلوب آن به شمار می‌رفت. حبییم به پولادین که می‌دانست رنجش

بودند برای برگرداندن رضاخان به تهران بیایند، خزاعی تمام افسران را به مقر فرماندهی لشکر فراخواند و به آنان اطلاع داد که می خواهد از وزیر جنگ حمایت کند و اگر لازم باشد، بخاطر او بجنگد. خزاعی از تک تک افسران و سربازان درخواست حمایت کرد. آنگاه، او و افسرانش به صورت گروهی به تلگرافخانه رفتند و در آنجا سوگندنامه ای امضاء کردند و خواهان بازگشت رضاخان به مقام خود در ظرف سه روز شدند؛ ضمناً تهدید کردند که نیروهای لشکر شرق هماهنگ با سایر لشکرهای استانها به سمت تهران حرکت خواهند کرد.^{۳۱} هرچند ژاندارمهای سابق با نظر گاههای بیان شده در تلگراف مخالف بودند، جرأت نکردند عقیده خود را ابراز کنند.^{۳۲} سرهنگ جهانیان گرچه به این نتیجه رسیده بود که رضاخان می خواهد توسط ارتش به مقام خود برگردانده و سپس دیکتاتور شود، قطعنامه را بلافاصله پس از فرمانده کل لشکر امضا نمود و سایر ژاندارمهای پیشین نیز از او پیروی کردند.

دنباله دارد

به عهده داشت و طبق معمول رئیس ستاد و ژاندارم پیشین، شاهزاده قاجار، سرهنگ محمد حسین جهانیان بود. این دو، درباره جاه طلبی رضاخان برای ریاست جمهوری نظرات متضاد داشتند و در واقع عملاً، نه آشکارا بلکه به صورت ضمنی، دو دسته را درون لشکر شرق رهبری می کردند. جناح جهانیان، متشکل از اعضای پیشین ژاندارمری، هوادار رضاخان بعنوان وزیر جنگ بود، اما حمایت خود را تا حد رئیس جمهوری شاه شدن او گسترش نمی داد. از طرف دیگر، جناح فرمانده کل لشکر که هوادار رضاخان به هر قیمت بود، همه افسران را جز آنان که وفاداری خاصی نسبت به رئیس ستاد داشتند در برمی گرفت.^{۳۰} پس از رسیدن خبر کناره گیری رضا خان در اوج بحران سیاسی در تهران، خزاعی و جهانیان، ابتدا از موضعی که می بایست اختیار کنند مطمئن نبودند. به هرحال بزودی موافقت کردند هر خطی را که نیروها در تهران در پیش بگیرند، دنبال کنند. پس از اینکه تلگرافهایی از لشکرهای تبریز، رشت و تهران به مشهد رسید، از آنجا که نظامیان در این استانها تصمیم گرفته

● یادداشتها

۱۴. همانجا.
۱۵. مورخ ایرانی حسین مکی، برای مثال، هیچ اعتباری برای شرکت قوام قائل نیست. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران (تهران، ۱۳۲۳ ش) ج ۲، صص ۳۶۴-۳۸۳.
۱۶. در شهریور ۱۳۰۰ رضاخان چند نفر مشکوک به توطئه برای سوء قصد به زندگی خودش و قوام السلطنه، نخست وزیر بعدی را دستگیر کرده بود. مهم ترین در میان دستگیرشدگان مشارالملك، وزیر دادگستری نامزد پست نخست وزیری و معروف به خصومت با وزیر جنگ بود. هرچند وجود هر نوع توطئه ای کاملاً مشکوک بود، دستگیری و تبعید مشارالملك از نظر سیاسی ترفندی بود تا رقیبی قدرتمند حذف شود و حزب او از هم پاشیده و انتقادات مخالفت آمیزش خاموش گردد.
- Bridgeman to Curzon, 14 Oct. 1921, FO 371/ 6407/ E13444/2/34.
۱۷. قوام السلطنه (احمد قوام) بعدها اجازه یافت به ایران بازگردد و در ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) مجدداً وارد سیاست شد.
18. Intelligence Summary no. 19, 18 Sept. 1926, FO 371/ 11484/ E5747/ 95/34.
۱۹. همانجا
20. Intelligence Summary no. 20, 2 Oct. 1926, FO 371/ 1148/ E5998/ 95/34.
21. Nicolson to FO, 2 Oct. 1926, FO 371/ 11490/ E5612/ 284/34.
۲۲. گزارش درباره شخصیتها در ایران، Bullard to Halifax, 7 Feb. 1940, FO 371/ 24582/ E/832/ 826/34.
23. Intelligence Summary no. 20, 2 Oct. 1926, FO 371/ 1/11484/ E5998/ 95/34.
۲۴. رئیس دادگاه نظامی شخصاً جریان ماوقع را به اطلاع کاردار نظامی بریتانیا رساند.
- Fraser to Clive, 23 Nov. 1926, FO 371/ 11490/ E6934/ 284/34.
۲۵. همانجا
26. Clive to Chamberlain, 23 Feb 1928, FO 371/ 13064/ E1295/ 688/34.
۲۷. همانجا
۲۸. گزارش سالانه درباره ارتش ایران Fraser to Loraine, 16 Dec. 1924, FO 371/10842/E89/89/34.
29. Consul- General, Meshed, to Loraine, 10 April 1924, FO 371/10124/E/4218/26/34.
30. Meshed Intelligence Summary no. 14, 8 April 1924, FO 371/10130/E5136/117/34.
31. Meshed Intelligence Summary no. 15, 15 April 1924, FO 371/10130/E4944/117/34.
32. Meshed Diary no. 7, 15 April 1924, FO 371/ 10140/ E5293/ 306/34.

1. Annual Report, 1926, Clive to Chamberlain, 26 Jan. 1927, FO 371/12296/E870/870/34.
۲. برای شرح کاملی از ژاندارمری دولتی نگاه کنید به پرویز افشار، تاریخ ژاندارمری ایران، قم، ۱۳۳۲ ش.
۳. برای اطلاعات بیشتر درباره این واقعه نگاه کنید به Iraj Tanhaten Nasseri, The Mujahirat and the National Government of Kermanshah 1915-17 (Unpublished Ph. D. thesis, University of Edinburgh, 1980)
۴. نگاه کنید F. Kazemzede, "The Origin and Early Development of the Persian Cossack Brigade", American Slavica and East European Review, Vol. 15, No.3 (1956), pp. 351-63.
- این مقاله براساس خاطرات اولین و پنجمین فرمانده بریگاد، کنل دمانتویچ و کنل کاساکوفسکی است. خاطرات کنل کاساکوفسکی از روسی به فارسی ترجمه شده است، عباسقلی جلی، خاطرات کنل کاساکوفسکی (تهران، ۳۴۴ ش).
۵. براون، ادوارد، انقلاب ایران ۱۹۰۵-۱۹۰۹، کمبریج ۱۹۱۰، ص ۲۳.
6. Norman to Curzon, 1 March 1921, FO 371/6403/E 4926/2/34
۷. برای انقلاب کنل پسیان نگاه کنید به علی آذری، قیام کنل محمدتقی پسیان در خراسان (تهران، ۱۳۲۹ ش؛ محمدتقی بهار، ملك الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (تهران، ۱۳۲۳ ش) صص ۱۴۰-۱۶۲. برای لاهوتی نگاه کنید به مقدمه های کتابشناسی بر مجموعه شعر: احمد بشیری (ویراسته)، دیوان ابوالقاسم لاهوتی (تهران، ۱۳۵۸ ش)؛ بهروز مشیری، کلیات لاهوتی (تهران، ۱۳۵۷ ش).
8. Intelligence Summary no. 5, 4 Fet 1922, FO 371/7826/E 3815/285/34.
۹. درجه امیر لشکر در متن به Major - general ترجمه شده یا گاه بصورت مختصر generl درجه زبردست بعدی سرتیپ به brigadier - general یا brigadier ترجمه شده است.
10. Hassan Arfa, Under Five Shahs (London, 1964), p. 283.
11. Military Attaché to War Office, 1 March 1922, FO 371/ 7803/ E2605/6/34.
12. Intelligence Summary no. 37, 15 Sept. 1923. Fo 371/9020/E 10628/69/34.
۱۳. رضا خان شخصاً روایت خود را از وقایع به وزیرمختار بریتانیا داده است، نگاه کنید به Loraine to Curzon, 15 Nov. 1923, FO 371/9052/ E12173/ 10217/34.